

و نیز واقعه قبض و حبس بهائیان را بسال ۱۳۰۰ والی
گیلان عبد الله خان پیشخدمت نائب السطنه کامران میرزا
که از جانب آن شهزاده حکومت یافت در روز مانده بنوروز
فراشانرا بخانه و بازار فرستاده بهائیانرا گرفته تحویل زندانبانان
دادند که باین اسامی بودند حاجی نصیر قزوینی ، پسرش
آقا علی نصیراف ، آقامیرزا مهدی جعفراف رشتی ، ملا یوسف
علی واعظ رشتی ، میرزا باقر بصار بقال رشتی ، آقا علی اصفیر
عطار رشتی و آقا علی اخوان بصار ، آقا جواد عطار رشتی ،
آقا رسول تاجر رشتی ، آقا محمد اسمعیل صباغ قزوینی ،
استاد اسمعیل کلیجه پز ، استاد ابراهیم کلیجه پز ، آقا محمد
ابراهیم صباغ قزوینی و سه نفر دیگر از بهائیان یعنی آقامیرزا
حسین هدی ، حاجی سید مهدی درویش و درویش دیگر
خود بزند ان رفته زنجیر بوسیده بگردن نهادند و در روز سوم
حبس همه را استنطاق کرد از بهائیان بود نشان خاطر جمع
شده همه را بحبس نگاهداشتند و چند روز بعد آقا محمد صادق
کلاهدوز قزوینی و آقامیرزا علی اشرف عندلیب و آقا کره لائی
بابا وکیل را ازلاهیجان آورده نیز بحبس انداختند و تمام آن
تفصیل را در بخش ششم آورده ایم .

و در هنگام صعود جمال ابهی مانند سایر اقسام دیگر
ایران معاندین از خبر صعود حضرت بهاء الله مسرور گردیدند

ولی و باء عمومی اوضاعی بپا کرد که همه ازین افکار بیرون شدند و در سال ۱۳۱۳ در اثر قتل ناصرالدین شاه مانند اقسام دیگر بعضی میخواستند که بنام بهائیان شهرت دهند و نزدیک بود که گفتگوئی فیما بین مردم فراهم شود ولی طولی نکشید حقیقت واقعه کشف و اعلان گردید و در فتنه نقض آن سامان میدان جولان آقا جمال بروجردی بود که حاجی محمد حسین کاشی ناقص با آقامهدی برشت رفت و آقامهدی را در رشت گذاشته خود باتن دیگر بیاد کوبه سفر کرد و آقا جمال برشت رفته با آقامهدی در کنگا ک مذکور مؤانس گشت ولی در چار خذلان و خسران گردید و سفر حاجی میرزا حیدر علی و غیره اثر خود را بخشید و لا سیما عرفان و ایمان در استان آنجا زنگ ظلمت و کدورت قبول نکرد و مبلغین از ابتدای این دوران امثال حاجی میرزا حیدر علی و میرزا علی محمد و رقا و حاجی ملا علی اکبر شهر میرزادی و حاجی میرزا محمد تقی ابن ابهر و شیخ کاظم سمندر قزوینی و میرزا علی محمد ابن اصدق و میرزا محمود فروغی و سید اسد الله قمی و حاجی ابوالحسن امین اردکانی و غیرهم بی دربی رسیدند و در تثبیت ایمان و عهد و میثاق و تحکیم اتفاق و اتحاد تبلیغ تاثیر بسیار نمودند و در حدود سال ۱۳۱۵ وارد این ابهر نخست محفل روحانی رشت برقرار گشت .

و در سال ۱۳۱۶ قضیه زوجه مرحومه محمد علیخان

تفرشی اتفاق افتاد که بهائی نبود و اقوامش جسدش را برسم امانت گذاشتند تا بگره‌لا انتقال دهند و چند سال خان بسا ایمان تعلل کرد عاقبت چون اقوام و مردم بیکار تعقیب کردند چنین تدبیر بنظرش رسید که استخوانها را در جعبه کوچکی گنجانده تا حمل قزوین کند و بهائیان در آنجا دفن کنند و اقوام چنین گمان کنند که بعراق انتقال یافت و در جعبه که گذاشته شده نیز در جعبه مانده بود جعبه را برای تسهیل کار بعنوان قلیان کد و تسلیم آقا علی نصیراف نمود تا بهمین عنوان بقزوین فرستاد و اتفاقاً جعبه در قزوین میان کاروانسرا از پشت قاطر بزمین خورده شکست مگاری و حمالهای سرافهمیدند که نعش واره است و باید با قاشیخ احمد بن شیخ محمد علی برسد هیاهو شد و مردم بتماشای جمع شدند و حرفها زدند و کد خدای محله حاضر شد و بصدق الدولسه حاکم قزوین را بهورت داد که بهائیان رشت مسلمانی را بااره کشته با اسم قلیان کد و برای شیخ احمد بهائی فرستادند و حسب الامر شیخ احمد و عمش سمند را حبس کردند و تهدید نمود و جبه نقدی بسیار خواستند و نیز مخابرات تلگرافی برشت شد و تجار قزوین نیز برشت نوشتند و خطرات متوجه آقا علی نصیراف بود ولی عاقبت بهمت آقای باقرخان سعدالسلطنه حاکم رشت حقیقت کار آشکار شد و رفع غائله گردید و سمندر

و شیخ احمد هم از حبس خلاصی گشتند .

ومیرزا ابراهیم خان گرگانی ابتهاج الملك بامیرزا
 محمد علی خان تفرشی مذکور سال ۱۳۱۸ سفری بارغ
 عتاکرده ایامی در جوار عنایت حضرت عبد البهاء زیستند
 و با اشتغال و غیرت نامه عودت کردند و در سال ۱۳۱۶ عکس
 عمومی بهائیان رشت شامل عکس حضرت عبد البهاء که تازه
 برداشتند در ضمن کتابی که معتضد الحکماء خراسانی با
 اشیاء مطب خود بعد از چند ماه اقامت در رشت چون بوطن
 بر میگشت بملاً ابراهیم نام سمسار مسئله گوی متعصب فروخته
 بود دست آویزا و حاجی علی صدیق التجار شد و بتحریریک
 بعضی از ملاها و غیر هم تکثیر کرده در معا بر و جامع پخش نموده
 اعلان کردند و ارازل و اطفال لعن میخواندند و زشت میگفتند
 و ولیخان تنکابنی نصر السلطنه والی گیلان هر چه در اطفال
 نیران فساد کوشید بتحریریک مخالفین و رقبای اشمشتمل تر
 گشت و درویشی را واداشتند که در اسواق و جامع لمن
 بر بهائیان همیکرد و حاکم هر چه منع نمود برجسارتش افزود
 و بالاخره ناچار امر کرد سرش را تراشیده اخراج بلد نمودند
 و این بهانه هممه و جنبش معاندین گردید و در آن اثنا
 استاد محمد هاشم معمار قزوینی برادر میرزا باقر شاعرو
 درویش بهائی مسمود تخلص بعرض حصبه در گذشت

ود و شبانه روز جسدش مانده جمعیت بالعم و طعن مانع
 از غسل و کفن بودند و عاقبت بامر حاکم شبانه نائب و چند فرارش
 و حمال آنجسد را بصحرای واقع بین شهر و کرد محله بردند که
 معروف بباغ شاه است و بی غسل و کفن زیر خاک کردند و صبح
 روز بعد ملاها و اراذل بواسطه همان فراسها خبر یافتند
 اجتماع عموم کرده در آن صحرا جسد را از خاک بیرون کشیده
 قطعه قطعه کرده بینداختند و باز شبانه بدستور حاکم آنجسد
 پاره پاره را زیر خاک نمودند و حاکم چون حاجی باقر ملازم
 حاجی ملا محمد خماسی مجتهد متنفذ شهر را که پیشروایین
 مفسده بود بدار الحکومه جلب و ضربتادیب کرد ملاها و
 مقلدین و متعصبین هیجان کرده حاکم را بهائی گفتند
 و مجتهد مذکور آقا سید حسین نیشابوری متولی جدید بقعه
 امام زاده را که از بهائیان مستقیم ولی حکمت شعار بود و
 مجتهد نشناخته اعتماد تام یافته و پیرا بخانه ملاکی خود جان
 داد و چون در ضمن عکس عمومی بود مجتهد از ملک خود بیرون
 و از تولیت معزول نمود و چون در آن فتنه کسی او و عائله اش را
 منزل نمیداد آقا میرزا ابراهیم جدید از بهائیان کلیمی بخانه
 قالی پوشی خود برد و سکنی داد و در حالیکه زن و بچه ها
 و اشیایش را بخانه وی میبردند اطفال بیکار شهر سنگ زده
 لعن میکردند و لذا توقف سید مظلوم در شهر معسور بود و

ناچار با زندران رفته با خانواده در ساری مقیم گشت تا در
 سال ۱۳۳۰ در همانجا درگذشت و خاندانی با ایمان داشت
 ولی حاجی خمایی و ملاها از پناه دادن میرزا ابراهیم بسید
 و خانواده اش با خبر شده بر او تاختند و دشمنان یهودیش با آنها
 همدست شده توطئه و نیرنگی کردند و اعلانی بخط فارسی
 با امضای ابراهیم بخط عبری از قول او ساختند که حاوی شدیدترین
 سقطها نسبت بمجتهدین بود و بدربهای خانه های حاجی ملا
 محمد خمایی و آقا شیخ علی فومنی و حاجی آقا رضا از طبقه
 اول ملاها چسپانند و ملاهانند ای وادینا بلند کرده اعلان
 تعطیل نمودند و اهالی داکین و بازار بسته بدارالحکومه
 هجوم بردند و حاکم کسی بنزد ملاها فرستاده از منظور و علت
 پرسید گفتند باید میرزا ابراهیم را تنبیه کامل نمود و او محسوس
 تسکین فتنه میرزا ابراهیم را جلوی دارالحکومه بسته چوب
 زدند و مظلوم ندای یا حضرت عباس برکشید و فراشان گفتند
 مرادش یا عباس افندی است و او هم بتصریح گفت یا عباس افندی
 و لذا فراشان چوب سخت و بسیار زدند و پس از اتمام عمل
 آن مظلوم را بحبس انداختند و بعضی از محترمین بهائیان
 حاکم را محرمانه دیدند و میرزا ابراهیم را از حبس حکومتی
 خلاص کردند و ازین عمل تجری ملاها و مردم برزیادت شده
 بحاکم اسامی بهائیان داده قتل و نفی خواستند و صورت

باین اسامی بود میرزا ابراهیم بهائی کلیمی، میرزا ابراهیم
 خان ابتهاج الملك، میرزا غلامعلی خان مدبر الممالک،
 حاجی میرزا محمد ارباب، آقا سید اسد الله باقراف، آقا
 علی ارباب نصیراف، آقا میرزا منیر نبیل زاده، آقا میرزا یحیی
 عمید الاطباء، جهان بخش خان، میرزا محمد علیخان، آقا
 رضا زرگر، آقا عباس آرد فروش، آقا سید حسین متولی، آقا میرزا
 آقا حکیم صارم الاطباء، میرزا باقر بصار، میرزا علی رضا خان
 معتضد الوزاره رئیس پست، میرزا باقر مسعود مداح بسرادر
 استاد محمد هاشم. و حاکم ببهائیان ابلاغ نمود که چند
 روزی محض تسکین فتنه با اطراف بروند لذا بعضی از قبیل
 ابتهاج و مدبر و متولی و بصار و آرد فروش و زرگر بطهران رفتند
 و در اثناء همان احوال حاجی میرزا حیدر علی محض تبلیغ
 بیند رانزلی وارد شد و حاکم ابلاغ کرد و برگشت و میرزا القاسی
 و همراهان از زیارت عتّار رسیدند و بخانه نصیراف وارد شدند
 و هیا هوی گشت و بالجمله در نباله این فتنه طول کشید و منجر
 بعزل نصر السلطنه گردید ولی چند سالی طول نکشید که
 نصر السلطنه سپهدار رئیس مجاهدین انقلابی گیلان سرا
 تصرف کرد و همان مآلهای بعضی مقتول و دیگران منکوب
 و ناچار بتذلل نزد او شدند.

و میرزا ابراهیم خان ابتهاج الملك مذکور که در آنسال

۱۳۲۰ چنانچه در بخش سابق نیز آورده ایم با اقدام بعضی
 ملازمان برای اهل بهاء در رشت فتنه برخاست و بحکم
 ولیخان تنکابنی (سپهدار - سپهسالار) حکمران گیلان
 تمهید بظهران شد بالجمله سالها عضو مهم محفل روحانی
 و مصدر انواع مساعدت و خدمت و مرکز ترقی و فتق امور امریه و
 محل توجه و عنایت مرکز امر بود و بالاخره در سال ۱۳۲۶ بد
 بعضی از جنگلیها که در بخش سابق شمه نگاشتیم در قریسه
 واقعه بقرب رشت که متصرفه اش بود مقتول و در رقم مد فسون
 گردید و از او خانواده واسعه ایتهاج برجای ماند .

دیگر سادات خمس سابق الوصف و فتنه حادثه در
 طهران در اثر دفن جسد آقا میرعلینقی در قبرستان معروف
 بسرقبر آقا در طهران را در بخش سابق آورده ایم و آقا سید
 نصرالله کهترین برادر رینجگانه بالاخره مقیم طهران گردید
 و از آنان خاندانی وسیع تاسیس شد که نسبت بجدشسان
 باقراف و نیز خمسی معروفند و در خدمات امریه شهرت دارند
 خصوصاً آقا سید رضا که سالها در رشت و طهران عضو فعال
 جامعه و محفل روحانی و در اروپا چندی در موکب حضرت
 عبدالبهاء بود .

و دیگر میرزا باقر بصیر سابق الذکر پسر کریمانی موسسی
 بقال رشتی که در طول مدت سه ماه و چندی حبس گویا

بتاثيرگرائى زنجير محبس وغيره مالا چشم درد گرفته بالا خره
امى شد ومع هذا رآثار بصّارش خواندند واوهمانرا تخلص
شعري خود قرار داد بالجمله استخلاص بصّار و برادران و برخى
ديگراز سجن رشت با اقدام اقربايشان و بنيك نفسى امام جمعه
رشت صورت گرفت و در رشت بعلى تعرّضات اهالى و امتناعاً
از خريد و فروش با او نتوانست اقامت كند بمشق آباد رفته با
برادران و عائلات در آنجا ماندند و همى مديحه سرود و
تخليغ كرد و تا چنانچه آورد يم هنگام صمود ابهى در عدا حضور
داشت و متجاوز از دوماه اقامت يافته فائز بمعرفت و اخلاص
نسبت بحضرت غصن اعظم گرديد و حسب دستور مراجعت
نمود مأمور بسفر مازندران باد امدادش ميرزا يوسفلى سوار
و پياده جميع حدود مازندران را طى كرده نشر انوار عهد و
ميثاق نمود آنگاه حسب الامر بر رشت رفته رايت تبليغ برافراشت
و عاشقانه بى ملاحظه و پروا نشر امر ابهى كرد و ملايان برآشفتند
و اهالى شورش كردند و بامر حكومت تبعيد بيكى از قراء بحيده
شد و چون پس از ايامى عودت كرد اعدا شروع بهيجان و تمرّض
نمودند و بامساعدت باطنيه حكمران گيلان و ليخان تنكابنى
نصر السلطنه (سپهدار سپهسالار) بطهران رفته بمانند
و اين سال ۱۳۲۰ شد و بعد از چندي بوطن برگشت باز
ملايان تعرّض كردند و حكمران شاهزاده عضدالسلطان اصرار

بخروج وی نمود لا جرم در فصل زمستان باعائله و حال پریشان
 بعشق آباد سفر کرده قریب سه سال اقامت نمود آنگاه حسب
 آنحضرت بمازندران رفت اولاً در ساری و بعداً در بابل اقامت
 جست بخدمات روحانیه در امر ابهی مشغول گشت والی آخر
 الحیات در بلد مذکور مقیم بود و چند بار مسافرت بترکستان
 وقفقازیه و گیلان نموده نشر امر کرده برگشت و در سال ۱۳۴۰ در
 سن تقریب شصت و هشت سالگی درگذشت و در حق وی السواح
 و آثار متعدده از قلم عزّ ابهی و از حضرت عبدالبهاء موجود است
 و بعضی ابیات از او آوردم و اینفزل نیز از اوست .
 در اعظم را پس از بهرام و هوشید رنگر
 گر بهوشی درنگر ایند ورجان پرور رنگر
 در وره اعظم هماناد و بهرام است و پس
 عهد جان پرور نظر کن در هوشید رنگر
 در و راندیشی بهل در و ران در و رایسن در و را
 هم بظاهر هم بیاطن عین یگدیگر رنگر
 عهد آنرا هر چه دانی اندرین مدغم ببین
 عصر آنرا آنچه یابی اندر و مضمون رنگر
 آنکه فرموده است اصل منشعب ز اصل قدیم
 آری این فرمان بدست اکبر و اصف رنگر
 اصل عین فرع آمد عین اصل
 هر دو را چون خفته در یک بالش و بست رنگر

هستی هر فرع از اصل است لیکن اصل را
 پرشکوه و باصفا از شاخ و برگ و سرنگر
 اصل هر شیشی بود معروف از آثار فرع
 اصل بی فرع و شعر را چون تن بی سرنگر
 فرع گراز خود سخن بی اصل راند باطل است
 فرع را بی اصل خود چون جیش بی سرورنگر
 کل یوم راهوفی شان در قرآن بخوان
 این مضامین را بهر طومار و هر دفت سرنگر
 این همان شمس زمستان است دیدستی ولی
 صولتت در صیغ سوزان چون تف آن رنگر
 دیده را احوال مساز و چشم یک بین باز کن
 اصل را با فرع خود از دیده اعورنگر
 و باز ماند گانش خاندان بصاری همه درین امر ثابت و قائم اند
 خصوصاً خلف ارشدش دکتر فروغ الله که سالها در بابل محبوس
 همگان و دستگیر عموم بینوایان و عضو محفل روحانی و سر حلقه
 بهائیان است و برادرش آقا مشهد علی سابق الذکر محبوس
 سجن رشت بسال ۱۳۰۰ که سفری نیز به کارفته درک حضور
 حضرت عبدالبهاء کرد و بالاخره چندی مقیم ساری بابل
 مازندران شد و در امور تجارتش اختلال روی داد و عاقبت
 در بندر جز مشغول به کسب و کار گردید و در ماه صفر سال ۱۳۳۴

در سن شصت و پنج بد رود جهان گفت و خاندان معنوی
 بعد از خود باقی گذاشت و برادر دیگر آقاعلی اصغر عطّار
 رشتی نیز محبوب رشت بسال ۱۳۰۰ در عشق آباد با پیشه
 صرافی اقامت گزید نیز قبل از صعود حضرت عبدالبهاء
 در گذشت و خاندانی برج گذاشت و خواهرشان لیلی خانم
 سابق الذکر را و آخر عمر از عشق آباد ببابل مازندران رفته
 مقیم گردید و در سال ۱۳۳۰ وفات یافت .

و آقارسلول قناد رشتی مسجون مذکور در رشت پس
 از خلاصی از آن حبس چندی با مشقات بسیار در رشت بماند
 ولی چون زنش را بی طلاق شوهر دادند و پسر کوچکش را به
 اجبار ازید گرفته بمادر دادند مایوساً منفرداً بصوب سلطان
 آباد عراق رفت و مفقود گشت و آقاملا یوسف فعلی مذکور محبوب
 سال ۱۳۰۰ پسر ملا مجید رشتی و واعظ بود که در حدود
 سال ۱۲۹۴ بهائی شد و آقا حسین برادر خود و نیز پسر
 راهم تبلیغ کرد تا بسال مذکور حبس افتاد و پس از خلاصی
 چون نه اورا بمنبری پذیرفتند و نه راحت و آسایش داشت
 بعشق آباد شتافت و بتشویق ^{و تبلیغ} و تلاوت آیات و آثار میپرداخت
 چنانچه شهاً مذکور شد تا تقریباً در سال ۱۳۲۴ در عشق آباد
 در گذشت و پسر جوانش میرزا جلال هم هدف گلوله و مقتول
 گشت و زن و دختر ملا یوسف فعلی و برادرش مشهدی حسین

مذکور بعد از او ماندند و اما میرزا مهدی جعفراف پسر درویش
 جعفر رشتی که در حدود سال ۱۲۹۵ بهائی شد و عرفان
 و بیانی یافت و در حبس مذکور افتاد و چون بد خالت قونسول
 روس مستخلص گردید و ناچار بمهاجرت عشق آباد شد و تن
 بکار و مشقات داد اند و خسته کرده بتجارت رسید و با برخی از
 بهائیان شرکت تجاری چای بنام امید تاسیس نمود و وسفر
 به آنکهها چمن رفت و سفر تبلیغی و تشویقی در بعضی بلاد
 ایران هم نمود و سفری بحیفا و محضر حضرت عبدالبهاء کرد
 و بعد در تعمیر بیت بغداد برآمد ولی در سال ۱۳۳۷ که در
 عودت از آن سفر برشت آمد بیمار شد و بسالی دیگر در گذشت
 و بنام نفوس مذکور الواح و آثاری است خصوصاً در لوح عمومی
 از حضرت بهاء الله بعنوان بهائیان گیلان مذکورند از آن جمله
 قوله الاحلی " صد هزار طوبی از برای نفوسی که در راه و شین
 و ارض میم ببلا یای عظیمه در سبیل مالک احدیه مبتلی شدند
 یصلین علیهم اهل ملکوت الاسماء والجنّة العلیا و عن
 ورائهم لسان الله الملك العادل العلیم الحکیم قسم
 بافتاب افق ملکوت که هر نفسی از ایشان صعود نمود ملاء
 عالین و کروبیین و ملائکه مقربین کل باستقبال روح مطهرش
 نازل و باو صعود نمودند ان الحق بلسانه ذکر من صعود
 و یذکر من یصعد و یذکر فی هذا المقام عبده النصیر السدی

صعد الى الله في سجن الرأوالشين . . .

واما آقا میرزا حسین شاعر متخلص هدی مردی عارف
 وشاعر واز منشیان حکومت رشت بود و درحد و در سال ۱۲۹۴
 بصدور تحری برآمده بهائی شد و هنگامیکه در موقوع
 مذاکرات مذهبی واقعہ شہادت بدیع و عکسش را شنید و دید
 این رباعی بدیہہ گفت :

طافلی براه حق سروجانرا نثار کرد

در نزد هر شهید بسی افتخار کرد

حیرت ازین معاملہ افزوؤ عقل گفت

الحق بدیع نقش بدیعی بکار کرد

و هدی خلق جدید شد و در واقعہ حبس ۱۳۰۰ خود بزند ان
 رفت و تقاضای حبس نمود و زندانبان ملاحظات کرد و
 بالاخرہ بحکومت خبر داد و ناصح فرستادند هدی نپذیرفت
 و ہم حبس بهائیان گردید و زنش از او تعرض نمود و چند ماہی
 بماند تا آنکہ بتوسط امام جمعه و شاعرزادہ یحیی میرزا
 نایب الحکومہ مستخلص گشت ولی او را تبعید کرد و او بارومیہ
 رفتہ سالہاد را آنجا شمع جمع بهائیان بود و خاندانسی
 گذاشت و شرح احوال نفوس مذکور مقداری ضمن آن در بایجان
 و عشق آباد نیز بیان گردید .

واما حاجی سید مهدی ورفیق درویشش از بلادی دیگر

برشت آمده دکانی بطبابت برقرار کرده و نزد بهائیان نیز
 غیر معروف بوده و در روز گرفتاری بهائیان با غیرت تمام
 بزند ان رفته گفتند یا اینمظلومان را رها کنید و یا ما را هم حبس
 نمائید و هر دو را حبس ولی زنجیر نکردند و گفته شد که حاجی
 سید مهدی از شدت تأثر زنجیر بهائیان غفلة چاقواز جیب
 در آورده خواست انتحار کند ولی او را مانع شدند و هر دو تا
 خلاصی آخرین محبوس بهائی در زندان بسر بردند و بالاخره
 خلاصی یافتند .

و اما آقا جواد عطار رشتی و آقا محمد اسمعیل صباغ و نیز
 آقا محمد ابراهیم صباغ قزوینی و آقا محمد اسمعیل کلیچه پز
 و آقا محمد ابراهیم کلیچه پز و کربلائی بابا و گیل لاهیجانی هر
 شش تن در همان روز اول حبس بمنازل ملاهارفته نوشته
 اسبالت خود گرفته مستخلص گردیدند .

و اما حاجی نصیر شرح احوالش بنوع تفصیل در بخشش
 شش نگاشته گردید و پسرش آقا علی نصیراف با معا و نسبت
 بهائیان در سال ۱۳۱۹ با کمال حکمت و ملاحظه قطعه
 زمین مدفن مذکور والد شهید را بنام حاجی میرزا محمد ارباب
 قزوینی که مردی دلبر و از اشراف بلد و از بهائیان غیر معروف
 بود از قاسمخان والسی خسرینداری کسود

وحیاجسی در زیارت دیگر که از حضرت عبدالبهاء خطاب
باو واستاد هاشم معارمذ کورد ریخس سابق هم است
بعنوان یاسراج الشهداء مخاطب گردید .

دیگرمیرزا محمد علی خان سابق الذکر در اثره حکومت
رشت موظف بود و در فتنه سال ۱۳۲۰ مهاجرت بطهران کرد
مقیم شد و سال ۱۳۳۰ وفات نمود و خاندانش خصوصاً خلفش
یعنی دخترش و هم پسرش دگتر برافروخته بنا را ایمان برافروخته
دیگرمیرزا آقا صارم الأطباء سابق الذکر و پسر ارشدش
میرزا داود خان رضوانی جوانی فاضل و خلیق و از اعضاء
محترم دایره پست در مجالس و محافل اهل بهالواح و اشعار
نیکو میخواند و در حد و سال ۱۳۴۰ و والدش بعد از او وفات
نمود دیگرمیرزا اسد الله خان تاجر باشی در قونسولخانه
فرانسه در رشت والد مرحومش مشهدی ابراهیم از معتقدین
و علاقه مندان دین خوئی بود و فرزند خود را بدینرواسد الله
نام نهاد و او را با خود بعراق عرب برده مدفن آن شهید
سعید را نشان داده واقعه بیان کرد و میرزا اسد الله از همان
سنین صغیر با ایمان بدیع اشراق گشت و سالها در رشت فیما
بین جامعه اهل بها و اعضاء محفل روحانی همی درخشید.
و نیز میرزا ابراهیم اسرائیلی دیلمانی مورد تعرض اعدا

بود نویسی که اهالی در سال ۱۳۲۰ هجری کردند و شورش شد و پیرایم حضرت حاجی ملا محمد خمایی مجتهد عنود کشیدند و در حالیکه انبوه رجال و نسوان اسلحه و سنگ و چوب زیر عبا و چادر گرفته برای اهلاکشان حاضر بودند مجتهد بدین معبارت بازخواست کرده گفت تو یهودی بودی پس نبود که بابی هم شدی و او جواب گفت که چون از این امر اطلاع یافتم بتحقیق دانستم که براهین حقیقتش وهم غلط اعراضی معرضیست بعینها مانند دوره ظهور مسیح و حضرت محمد است و بدین رو همه را بیک نظر و بیک بار پذیرفتم و حال اگر برگردم ناچارم بشریعت آبا و اسلاف خودم که تورات است ثابت مانسم و مجتهد بدو گفت بلی اگر موسوی باشی بهتر از آن است که بابی شوی و در هنگام شورش ملایان و عوام و بیرون کشیدن جسد معمار که در بخش پیش نوشتیم چون نصر السلطنه حکمران بیم کرد و جمعی را تبعید نمود فرمان داد و پیران را جلودار الحکومه گماشتگان حکومت بفلکه بسته با چوب همی زدند و او فریاد یا حضرت عباس همی برکشید و ظالمان گفتند او بحضرت عباس خود استغاثه میکند و بیشتر زدند و بالجمعه او سالها عضو محفل روحانی رشت بود تا درگذشت .

دیگر برادران یوسف زاده برومند میرزا یحیی میرزا خلیل و آقاخان اسرائیلی سیاهکلی الاصل که بود از توالی قبول

مسیحیت و اسلام ایمان بدین امر آوردند و سالها عضو جامعه
 و تشکیل و خدمت بودند و حجره تجارت منسوجات داشتند
 و بالاخره بطهران رفته اقامت گزیدند و آقاخان عضو محصلین
 مالیات دولتی شد و در ماوریت بروجرد و لرستان با گولسه
 اشراق مقتول گردید و از برادران خصوصاً از میرزایحیی عاقله
 برومند برقرار است دیگر میرزا ابراهیم اسرائیلی همدانی
 اتحادیه که گنج ایمان را بورا داشت از مادر داشت یامسار و
 اخوالش که در قسمت بندر پهلوی مسط سورمیداریم در
 آن بندر مقیم شده ابتدا در واخانه خالش دکتر رحیم با
 شرکت بوده بعداً برشت منتقل شده و واخانه اتحادیه
 مفتوح شد و متدرجاً ترقیات مالی نمود و سالها در جامعه
 بهائی میدرخشید و عضو فعال در محفل روحانی است و عاقله
 روحانیه در این امر تاسیس کرد و والده مؤمنه اش سفری بحیفا
 رفته بزیارت فائز گردید و بالاخره در رشت درگذشت و از مشاهیر
 بهائیان رشت میرزا غلامعلی خان مدبر الممالک از اعیان بلد
 و کنارگشایان فعیال امور انستام که
 مردی جلیل و عارف و ناطق در لیر سالها عضو محفل روحانی
 بهائی و مورد حلّ و عقد امور بود خصوصاً پسرش مدبر خاقان
 صهرابن اصدق شهیر خانواده از مدبرترین امر برجسا
 گذاشت دیگر مبصر الملک و سمید الملک برادران سردار

منصور مشهور رشتی در شمار بهائیان با اثر بودند .
 و از شهر شاهیر مهمین ثابتین آقا علی ارباب قزوینی
 سابق الذکر این حاجی نصیر شهید که چون والد سعیدش
 بقوت واستقامت در ایمان بدیع و در راستی و درستی نرسد
 آشنا و بیگانه معروف و بکمال قدس و تقوی موصوف و خانه شان
 در رشت محل احتفالات بهائی و پذیرائی مبلغین و مسافرین
 شده تحمل تعرضات و تعدیات شدیده از اعدا و اشرار نمود و
 در سال ۱۳۱۸ با اتفاق آقا شیخ کاظم سمند روپسرش آقا
 غلامعلی بارض عکگرفته چندی در جوار فضل و الطاف حضرت
 عبدالبهاء بسر برده مراجعت نمود و مستقلاً بتجارت و امانت
 فروشی پرداخت و خانه اش محل احتفال و پذیرائی ^{و ارباب} مسافرین
 و مبلغین گردید گرچه بعلمت شدت شهرت باین نام و تعصب
 و عناد انام تهیه حجره و معامله با مردم برایش مشکل شد
 متعصبین با وی خرید و فروش نکردند حتی از گرفتن آب از چاه
 کاروانسرا مانعت نمودند ولی متدرجاً در امور کسب و معاش
 موفق شده ایام رابعزت حقیقی و خدمت با مرابهی بسر برد
 و مکرراً نیران فتنه و فساد افروخته گردید ولی محفوظ ماند
 از آنجمله ^{خود} چنین حکایت کرد که چون زوجه آقا میرزا محمد علی
 خان بهائی رشتی درگذشت و خویشان متوفاه که علم
 و غیر هم از مسلمین بودند نعرش را بقصد نقل بعثتات عراق عرب

امانت گذاردند و پس از مدتی استخوانها را در صندوق
 مستطیلی نهادند نزد من آورد که میخواهم این قلیان کدو
 را با متعه تجارتی بقزوین بفرستید و با اینکه در خیالم گذشت
 که قلیان را در چنین صندوق تعبیه نمیکنند معذک با مکارها
 فرستادم آنگاه بمن گفت که نعلش زخم بود میخواهم احباب در
 قزوین دفن کنند و چون کاری بود گذشته تغییر و تدبیر
 نمی پذیرفت ناچار تفصیل را با آقا شیخ احمد برادرزاده سمندر
 نوشتم و همینکه چاروا را رساند و قرا بقزوین رساند شکستی در
 آن پیدا شد و نعلش را دیدند و بسمع کدخدای محل که عداوت
 شدید باین طایفه داشته رساندند و بصدق الدوله حکمران
 قزوین خبر دادند و او بجمع جلب مال سمندر را با پسرش میرزا
 عبدالحسین و آقا شیخ احمد مذکور گرفتار حبس نمود و اظهار
 داشت که بهائیان رشت کشتند و جسد را برای بهائیان
 قزوین فرستادند و سخنان صدق محبوسین را بسمع اصفیا
 نشنید و هر قدر احبای قزوین کوشیدند ثمرند از آخر الامر
 مبلغ یکصد تومان از سمندر گرفت و اجازه داد که برشت بنویسد
 و استشهاد کنیم که میت کشته نبود و برای صرفه جوئی بطریق
 مذکور بقزوین فرستاده^{شده} و خود نیز بمسجد السلطنه حکمران
 گیلان نوشته راهنمایی باخذ مال نمود و چون خبر برشت
 رسید همه در بین تجار و غیرهم افتاد و در زبان خاص و